

سوره توبه، جلسه سیزدهم

بسم الله الرحمن الرحيم

وَقَالَتِ الْيَهُودُ عَزِيزٌ ابْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهِئُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ (٣٠) اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أَمْرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَّا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ (٣١) يُرِيدُونَ أَن يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَن يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ (٣٢) هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ (٣٣) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن كَثِيرًا مِّنَ الْأَحْبَارِ وَالرُّهْبَانِ لَيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يَنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ (٣٤) يَوْمَ يُخْمَى عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوَى بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وظُهُورُهُمْ هَذَا مَا كَنَزْتُمْ لِأَنفُسِكُمْ فَذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْنِزُونَ (٣٥)

قول به افواه؛ یعنی حرف علنی

در مورد این قسمت آیه **ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ** مطلبی مانده و آن این که گفته یهود می گویند عزیز، ابن الله است، نصارا می گویند که مسیح، ابن الله است، بعد می گوید که **ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ**؛ این مطالبی که با زبان می گویند؛ یعنی این مطلبی است که علنی می گویند و الا معلوم است که همه قول را با افواه می گویند دیگر. اینها عبارتهای قرآنی خاصی است که باید آدم بفهمد چی را می خواهد این جا بگوید؛ شبیه این را در سوره مبارکه بقره آیه ۷۹ داریم.

دست نویس کردن کتب آسمانی زمينه ساز مهجوریت آنها

فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيَشْتَرُوا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَوَيْلٌ لَهُمْ مِّمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ مِّمَّا يَكْسِبُونَ (بقره: ۷۹)؛ وای بر کسانی که کتاب را می نویسند به ایدیهم، خب کتاب را به ایدیهم و با دستشان می نویسند دیگر به ارجلهم و با پاهایشان که نمی نویسند، ولی می خواهد بگوید ببینید کار به کجا رسیده که اینها تورات **دست نویس** درست می کنند و آن موقع این حرفها را قالب هم می کنند، نکته

کار این است که آدم اینقدر تدبیر بتواند بکند و زمینه‌هایش را چیده باشد که بتواند تورات دست‌نویس درست کند و این را هم جای دین قالب کند. این خودش خیلی هنر است! یعنی کسی این قدر به هنرمندی رسیده باشد که دین را دست‌نویس کند و بقیه هم قبول کنند این را. این است که «وای» و چاه ویل دارد. بحث این نیست که این‌ها به ایدیه‌م می‌نوشتند که، خب همه به ایدیه‌م می‌نویسند مگر کسی هم به ارجله‌م قرار بنویسد. **فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ، بَعْدَ مَا قَالُوا لَا نَقُولُ مَا كُنَّا نَقُولُ، بَلْ هُمْ كَوَّابُونَ** می‌خواهد این است!

مهجوریت قرآن یعنی تحریف معارف الهی

آن وقت (۴۰:۰۶) همین جوری تورات را مهجور کردند. نظیر همین اتفاق با خود قرآن هم می‌افتد. این که ما داریم **لَوْ دَخَلُوا جُحْرَ ضَبٍّ لَدَخَلْتُمُوهُ؛** یهود در هر سوراخ سوسماری سرش را بکند، شما هم می‌کنید. پدیده مهجور کردن قرآن این نیست که از دست مردم قرآن‌ها را جمع کنند. پدیده مهجورسازی این جور هست که شما بتوانید این کار را بکنید که یک چیزی را قالب کنید و بتوانید جا بیاندازید که **هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ؛** یعنی معارفی را تحت عنوان معارف دینی کنار قرآن حرکت بدهید. آن موقع خود قرآن مهجور می‌شود. بعدش هم این که اگر بگویی این «من عندالله» نیست، از بین می‌رود. باید بگویی این‌ها معارف الهی است، باید بتوانی این را جا بیندازی و این‌ها جا می‌انداختند. (۱۷:۰۸)

پس **ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ** به این معنا نیست که به زبان می‌گفتند، منظور این است که کار را علنی می‌کردند. این در مقابل چی است؟ در مقابل **اتَّخَذُوا أَحْبَابَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِّنْ دُونِ اللَّهِ** است، این را به زبان نمی‌گفتند این‌ها، شاهدش این است که در آیه ۳۰ این‌ها هیچ اعتراضی نکردند به پیغمبر که بگویند که ما که اصلاً چنین چیزی نمی‌گفتیم! این‌ها قبول داشتند که عزیز پسر خداست. مسیح هم پسر خداست، این‌ها این اعتقاد را داشتند، ولی آیه ۳۱ که نازل شد یک وفدی (پیام‌رسانانی) را حرکت دادند به سمت پیامبر که بگویند کی گفته؟ ما اصلاً چنین چیزی نمی‌گوییم **اتَّخَذُوا أَحْبَابَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِّنْ دُونِ اللَّهِ؛** ما که این‌ها را رب نمی‌دانیم! به

دانشمندان یهودی حبر می‌گویند. رهبان هم همان راهبان مسیحی را می‌گویند. گفتند: ما چنین چیزی نمی‌گوییم. ما این‌ها را رب نمی‌دانیم که در جواب می‌گویند همین که حرف آن‌ها را گوش می‌کنید این یعنی ربوبیت.

قرآن رفتار افراد را ترجمه می‌کند

یکی از کارهایی که قرآن می‌کند این است که حرف را ترجمه می‌کند! به ترجمه واقعی، این **ذَلِكَ قَوْلُهُمْ** یا **بِأَفْوَاهِهِمْ** داخل علامت کوتیشن مارک (گیومه) است! یعنی این‌ها دارند عیناً همین مطلب را می‌گویند. بسیاری از جمله‌های قرآن دیگر در گیومه نیست. جمله‌های قرآن ترجمه است. ترجمه واقعی! این یکی از کارهای قرآن است که ترجمه واقعی می‌کند؛ یعنی می‌گوید که شما این را می‌گویید. می‌زند به ریشه کار و می‌گوید که حرف شما این است و گرنه این‌ها خیلی وقت‌ها این حرف را نمی‌زدند. نمی‌گفتند که ما این‌ها را **رب** می‌دانیم و می‌گوید همین که شما **مدیریت** این‌ها را قبول می‌کنید، و **تحت برنامه** آن‌ها می‌روید؛ یعنی شما این‌ها را رب می‌دانید و برای همین است که جملاتی که از فرعون نقل شده الان احمقانه به نظر می‌آید. این به خاطر نوع و فرم ترجمه قرآن است. قرآن که ترجمه می‌کند این جور می‌شود، به ترجمه واقعی و ما باید محتوا را کشف کنیم که چه می‌خواسته بگوید. **وَإِنِّي لَأَظُنُّهُ مِنَ الْكَاذِبِينَ.**

مثلاً (۴۷: ۱۲) در سوره مبارکه قصص، آیه ۳۸ دارد **وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ! فرعون به خود آن متنفذین، همان چهره‌ها، خواص و نخبگان گفت: مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِّنْ إِلَهِ غَيْرِي؛ من برای شما هیچ الهی غیر خودم نمی‌بینم؛ یعنی من، اله شما محسوب می‌شوم، من معبودم، بعدش هم به هامان، مشاورش، می‌گوید: فَأَوْقِدْ لِي يَا هَامَانُ عَلَى الطِّينِ؛ بر گل آتش درست کن که احتمالاً آجر درست شود. فَأَجْعَلْ لِّي صَرْحًا؛ یک برج بلند برای من درست کن، نَعْلَى أَطْلِعْ إِلَيَّ إِلَهَ مُوسَى؛ تا این‌که من به خدای موسی واقف شوم. نه این‌که بالای این برج اله موسی را پیدا کنم، خود فرعون بت پرست است، خودش الهه دارد و این‌ها در دستگاه بت‌پرستی، الهه‌هایشان، همان چیزهایی هست که در عوالم بالاست و الهه‌های خودشان هم دیدنی نیست. در واقع دارد می‌پرسد که این**

عالم به مدیریت که می‌گذرد؟ به مدیریت من می‌گذرد، شما هم تحت فرمان من هستی. به خود ملأ دارد همین را حالی می‌کند. خود ملأ یک بلندگو هستند برای فرعون؛ در حقیقت انتشار حرف‌های فرعون در بین مردم از طریق این‌هاست، فرعون خودش خیلی وقت‌ها با مردمش حرف نمی‌زند، انگار یک سری **رسانه‌هایی** دارد تحت عنوان این ملأ، به آن‌ها می‌گوید، (یک زمانی شواهد این مطلب را در قرآن به شما نشان داده‌ام) به این صورت با مردم حرف می‌زند که عملاً دارد گد را هم به ملأ می‌دهد که چه جوری با مردم صحبت کنید؛ یعنی که شما تحت برنامه‌های مدیریتی من هستید، آن موقع **فَأَوْقِدْ لِي يَا هَامَانُ**؛ این برج را بساز تا ببینند این نیرومندی‌ها مشخص شود که شما می‌خواهید زیر **عَلَمِ مُوسَى** سینه بزنید، یا زیر **عَلَمِ** من می‌خواهید سینه بزنید؟! همه قدرت‌های ما را به رخ مردم بکشید. یک برج بلند بساز تا این قدرت ما به رخ همه کشیده بشود که ما این جوری هستیم؛ چون که منطقی، **وَقَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنْ اسْتَعْلَى** (طه: ۶۴)؛ است فلاح با کسی است که استعلا با اوست. چون رستگاری را در همین استعلاهای این جوری می‌بیند می‌گوید؛ کاخ عظیمی بساز تا معلوم بشود اله کیست؟ تا تحت مدیریت کی بودن یعنی چی؟ (۱۲: ۱۶)

این آیه را بگذارید کنار آیه ۱۲۷ اعراف، به شهادت این آیه خود فرعون هم بت پرست است، **وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ**؛ ملأ از همین قوم فرعون گفتند: **أَتَذَرُ مُوسَى وَقَوْمَهُ لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَيَذُرُكَ وَالْهَتَاكَةَ**؛ تو می‌خواهی موسی را رها کنی و قومش را تا که در زمین افساد بکنند و تو و الهه تو را رها بکنند.

این که می‌گوید **مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي**؛ یعنی که خود فرعون الهه داشته. الان قرآن دارد حرف فرعون را ترجمه می‌کند. بحث فرعون همین جور مدیریت‌هاست که این نوع مدیریت به عهده من است.

این نکته‌ای است که باید در مباحث قرآنی دقت کرد، یعنی به این صورت نیست که ما هرچه در آیات دیدیم، بگوییم که این را دقیقاً عیناً می‌گفتند، اما در این جا که دارد **ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ**؛ دیگر حرف به دهن رسیده؛ یعنی واقعاً همین حرف را می‌گویند و همین است که **يُضَاهِوُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا**؛ مشابهت با قول کفار پیدا می‌کند که نتیجه‌اش جزیه می‌شود؛ یعنی جواب این برخورد بد آن‌ها، برخورد صاغرانه خداست. و این‌ها هیچ‌گونه گردن‌فرازی در **حکومت اسلامی** نباید بکنند!

قرآن به شدت با اعتقادات فاسد برخورد می کند

ما فکر کردیم که هر کسی اعتقاداتی دارد دیگر. حالا هر چی دلش بخواهد اعتقاد دارد. و حال آن که قرآن در بحث اعتقاد بسیار عجیب، غریب عمل می کند و اصلاً قبول ندارد که این شخص اعتقادش این جور است. اگر اعتقاد کسی به زبانش هم در بیاید و تبدیل بشود به **اعتقادات فاسد**، خدا بدترین برخورد را با او می کند، مشرک باشد همین جور، اهل کتاب باشد همین جور می شود، مسلمان هم باشد همین جور می شود. بحث **ارتداد** در مباحث دینی ما همین است دیگر. (۴۲: ۱۹) بحث ارتداد را اشتباه متوجه نشوید! بحث ارتداد این است: اگر کسی چیزی بگوید که لطمه بزند به اعتقادات شخص، اعتقادش به توحید، به **رسالت نبی**، لطمه بخورد، این را می کشند، می گویند چرا چنین حرفی را می زنی! (۱۱: ۲۰)

ارتداد یعنی لطمه زدن به اصول دین

در روایت ما بحث ارتداد همین است، اگر کسی در ماه رمضان روزه بخورد، این را ببرند دادگاه و بگویند این روزه خورده، ازش سؤال باید بشود تو چرا روزه خوردی؟ اگر بگوید غلط کردم، کتکش می زنند؛ چون که روزه خواری تعزیر دارد، میزان تعزیر را هم حاکم تعیین می کند، ولی اگر گفت به نظر من روزه خواری اشکال ندارد، می کشندش. می گویند: می دانی پیغمبر این را گفته است؟ می گوید: آره. می گویند چرا روزه نمی گیری؟ می گوید به نظر من اشکال ندارد روزه نگیرم. اگر این را بگوید واجب القتل است. (۱۰: ۲۱)

(سؤال) خدا از کسی نظر نخواست! چون دارد می گوید آن حرف پیغمبر است و من یک چیز دیگر می گویم.

اولاً باید ملتفت باشد که چه می گوید! وگرنه باید ملتفتش کرد.

کافی، ج ۴: ص ۱۰۳ صحیحه بُرید عجلی است که بر اساسش فقها فتوا می دهند. حدیثش هم صحیح است و سندش هم تام است و دلالتش هم کاملاً واضح است. **سُئِلَ أَبُو جَعْفَرٍ عَنْ رَجُلٍ؛** از امام باقر سؤال می کنند از مردی که **شَهِدَ عَلَيْهِ شَهْوَدٌ أَنَّهُ أَفْطَرَ شَهْرَ رَمَضَانَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ؛** شهودی می آیند و می گویند ایشان سه روز روزه خورده، با او چه کنیم؟ **قَالَ يُسْئَلُ هَلْ عَلَيْكَ فِي إِفْطَارِكَ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ إِثْمٌ؟** باید از او سؤال بشود که آیا این کاری که

کردی گناه داشت؟ **فَإِنْ قَالَ لَا**؛ اگر گفت گناه نداشت **فَإِنَّ عَلِيَّ الْإِمَامَ أَنْ يَقْتُلَهُ**؛ بر گردن امام است که او را بکشد؛ یعنی اگر بگوید خوردم که خوردم! از دید من هیچ اشکالی هم نداشت! **وَإِنْ قَالَ نَعَمْ**؛ اگر بگوید اشکال دارد ولی من غلط کردم **فَإِنَّ عَلِيَّ الْإِمَامَ أَنْ يَنْكِبَهُ ضَرْبًا**؛ بر گردن امام است که او را بزند و تعزیر کند.

ما نسبت به اعتقاداتی که به توحید الهی، یا رسالت نبی **لطمه** بزند، تعارف نداریم! باید طرف را ملتفت کرد که به لازم حرفش توجه داشته باشد که اگر می‌گوید نه! به او فهماند که تو به اعتقاد به نبی داری **خداشه** وارد می‌کنی! آیا الان این را می‌فهمی؟ اگر گفت می‌فهمم ولی اشکال ندارد؛ یعنی نبی برای خودش گفته. همان کاری که معاویه یک دوره‌ای برای خودش کرد. مکالمه‌ای هست از ابو الدرداء که به شام رفت و دید فروش سِقَايَةُ مِنْ ذَهَبٍ (جام‌هایی از طلا) را آزاد کرده. ابو الدرداء به او می‌گوید: تو می‌دانی که پیغمبر گفته در ظرف طلا نمی‌توان چیزی نوشید؟ معاویه می‌گوید: آری ولی من می‌گویم اشکالی ندارد. و ابو الدرداء می‌گوید: در مملکتی که تو باشی من اصلاً پایم را نمی‌گذارم! به مدینه می‌رود و جریان را به عمر می‌گوید و عمر به معاویه نامه می‌نویسد که از این ظرف‌ها نفروش!

اعتقاد چیز مهمی هست در مسائل دینی ما. اصلاً بحث ارتداد برای همین، مال همین است. اگر کسی بگوید می‌دانم ولی از نظر من هیچ اهمیتی هم ندارد! پیغمبر گفته که گفته!

اسلام را با همه جنبه‌هایش ببینید

می‌خواهم بگویم که اگر کسی بگوید آیاتی مثل **حَتَّىٰ يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَن يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ** (۲۹) خیلی سخت گیرانه است، اسلام سخت‌گیرانه‌تر از این و بسیار سخت‌گیرانه‌تر از این را با خود مسلمانان برخورد می‌کند، که اگر چنین حرف‌هایی را بافواهم بزنند و اعتقادات را خراب کنند، خیلی برخورد ناجوری خدا با آن‌ها می‌کند.

(سؤال) الان بعضی‌ها توجیه می‌کنند و این قضیه‌اش فرق دارد! و این آدم توجیه‌گر مرتد نیست؛ چون لطمه‌ای به نبوت نمی‌زند؛ یعنی نمی‌گوید که پیغمبر این را می‌گوید و بی‌خود هم می‌گوید! باز هم اگر از روی عصبانیت بگوید قضیه‌اش فرق می‌کند. نظیر همین کار را امیر المؤمنین با یکسری کرده که می‌گفتند ما روزه

نمی‌گیریم و حضرت از این‌ها می‌پرسد چرا روزه نمی‌گیرید؟ آیا مریض هستید؟ می‌گویند: نه! آیا مسافرید؟ می‌گویند: نه! بعد می‌گویند: ما پیغمبر را قبول نداریم! برای آن‌ها یک کانال درست می‌کند و آن‌ها را در آن می‌سوزاند.

اگر کسی ملتفت باشد حکمی را که اجرا نمی‌کند، گاهی نظرش این است که این حکم را دین و پیغمبر نگفته‌اند و گاهی نظرش این باشد که پیغمبر گفته و توجیه هم نمی‌کند که این حکم برای آن منطقه بوده، بلکه رسماً با چیزی به نام رسالت درمی‌افتد و در این صورت می‌شود مرتد. حتی در مسائل فقهی بی‌برو برگرد و غیر اختلافی؛ مثلاً در اول کتاب الصوم می‌بینید که اگر کسی سه بار در دادگاه اسلامی **تعزیر** بشود؛ یعنی در گناهان کبیره اگر کسی شهادت بدهد (البته لزومی ندارد کسی شهادت بدهد) «یُرَجَى إِلَى الْحَاكِمِ» تا تعزیر بشود؛ مثلاً اگر شهود قیام کنند که این شراب خورده، شراب‌خوار را می‌آورند و تازیانه می‌خورد. اگر سه بار شهود این را به دادگاه بکشانند، دفعه سوم و گفته‌اند: احوط (احتیاطاً) دفعه چهارم کشته می‌شود؛ یعنی کسی که «أَقِيمَ عَلَيْهِ الْحَدَّ»، دفعه سوم کشته می‌شود. این جزء فقه بی‌برو برگرد ماست و همه‌اش به احادیث صحیح مستند است.

(۳۵: ۳۲) ما فکر کردیم دین رحمت؛ یعنی دینی که هر کس هر کاری دلش می‌خواهد می‌کند! کی خدا چنین دینی را به عنوان دین رحمت توصیه کرده است؟ الان کتاب عروه مرحوم آسید کاظم طباطبائی را باز کنید، نوشته: **مَنْ أَفْطَرَ فِيهِ لَا مُسْتَحِلًّا**؛ اگر کسی افطار کند و بفهمد که گناه کرده، به ۲۵ سوط (تازیانه) تعزیر می‌شود **فَإِنْ عَادَ عُدَّرَ ثَانِيًا**؛ اگر تکرار کند دوباره تعزیر می‌شود **فَإِنْ عَادَ قُتِلَ عَلَى الْاِقْوَى وَإِنْ كَانَ الْاِحْوِطَ الرَّابِعَةَ**. می‌دانید که در دین گناهان کبیره تعزیر دارد؛ یعنی کسی گناه کبیره انجام بدهد اگر پایش را به دادگاه بکشانند، باید تعزیر بشود. گاهی ارتباط ندارد که این گناه را در علن انجام داده، یا نداده! اگر قائم بشود که او گناه کبیره انجام داده، گناهان فی مابینی حتی با توافق طرفین تعزیر دارد. (۳۴: ۳۲)

گناهکار در جامعه نباید امنیت داشته باشد

شما تمام رحمت‌ها را باید کنار این بگذارید تا بشود محتوایی که دین دارد. نه این که یک دین بی‌ربطی که با همه گناهکاری‌ها سازگار است! (۳۵: ۰۵) ما به خاطر ۴ تا آیه می‌گوییم دین باید رحمت داشته باشد، در حالی که اساساً گناهکار در فضای **حکومت اسلامی** نباید هیچ امنیتی داشته باشد و اگر بخواهد به پروپای **اعتقادات اصلی** بپیچد، هم همین‌طور. (۳۵: ۵۲) یکی از حیل‌های طلاق همین است که اگر زن مرتد شود، مطلقه می‌شود؛ مثلاً مرد او را طلاق نمی‌دهد، زن اگر اظهار ارتداد کند مطلقه می‌شود. چون که زن را در ارتداد نمی‌کشند.

تفاوت حد و تعزیر و قصاص

(سؤال) تفاوت حد با تعزیر این است که تعزیر «یُرَجی الی الحاکم» است؛ یعنی حاکم هرچقدر خواست تعزیر می‌کند؛ مثلاً اگر کسی در ایام ممنوع مقاربت انجام بدهد، حد دارد. نمی‌تواند بگوید به کسی ربطی ندارد. این اگر شَهِدَ عَلَیْهِ شَهِوْدٌ؛ عده‌ای شهادت بدهند، حد می‌خورد.

(سؤال) (۳۸: ۴۷) قصاص و حدود یک فرق مهمی با هم دارند. در مسئله قصاص‌ها شخص **مه‌دور الدم** است؛ مثلاً اگر یک نفر **سابّ النبی** بود؛ یعنی به پیغمبر فحش داد، این آدم مه‌دور الدم است و می‌تواند کسی او را بکشد. بعد او را به قاضی می‌برند. می‌پرسد چرا او را کشتی؟ می‌گویی: سابّ النبی بود. می‌پرسد: شاهد داری؟ می‌گویی: نه! این فرد را می‌کشند و او با سر به بهشت می‌رود. به این می‌گویند قصاص! یا مثلاً اگر کسی فردی را بکشد و بپرسند چرا کشتی؟ بگوید: چون او پدر مرا کشت. و چون **ولی دم** است می‌تواند آن فرد را که مه‌دور الدم است قصاص کند،

اما در ابواب حدود باید حکم حاکم بیاید تا حد ثابت بشود؛ مثلاً اگر یک نفر شراب بخورد و شما یک ضربه به او بزنید، شما گناهکاری! یا اگر کسی دوبار حد خورده و باز برای سومین بار گناه کبیره انجام داد و شما او را بکشید، شما را می‌کشند و شما گناهکار هستی! چون گناهکار باید بیاید در دادگاه اسلامی، اول حکمش صادر بشود، بعد می‌توانی او را بکشی. (۳۵: ۴۱) این ماجرای حدود است. در حد تا حاکم نگوید، ثابت نمی‌شود، برای

همین اگر یک نفر ده بار روزه بخورد، اما یک بار دادگاه بیاید، یک بار تعزیر می‌شود. در روایت «بُرید عَجَلی» همین را خواندیم. فرق کتاب حدود و کتاب قصاص همین است.

این هم بحث گناهان اجتماعی نیست؛ چون اگر کسی در خفا گناهی کرد و شهودی داشت، حد می‌خورد. در کافی، ج ۷: ص ۱۹۱ از موسی بن جعفر نقل است: **أَصْحَابُ الْكِبَائِرِ كَلَّهَا**؛ تمام کسانی که کبیره انجام می‌دهند **إِذَا أَقِيمَ عَلَيْهِ الْحَدَّ مَرَّتَيْنِ قُتِلُوا فِي الثَّلَاثَةِ**؛ اگر دو بار حد بخورند دفعه سوم کشته می‌شوند.

این هم جزء چهره‌های دین است؛ یعنی چهره‌های دین بحث معارفش هست و رحمت و زیبایی‌ها هست، همه این‌ها هست، این هم هست. این‌ها را قایم نکنیم که یک چنین چیزهایی اصلاً در دین نیست و هرکسی هر اعتقادی دارد برای خودش دارد! اگر این اعتقادش به **صحن علنی** کشیده شود و سؤال بشود و مشخص بشود که این اعتقاد به پیغمبر ندارد و ملتفت بشود، یعنی لازم حرفش را بفهمد یعنی با این اعتقادات رسالت نبی را زیر سؤال می‌بری. این مرتد است، کشته می‌شود، اما اگر زن باشد، حبس می‌شود و در غذایش سخت‌گیری می‌شود و ۵ وعده کتک می‌خورد تا این که توبه کند.

مرتد فطری یعنی بچه مسلمانی که از اسلام برگردد. **مرتد ملی** یعنی کسی که از دین دیگری به اسلام گرویده باشد و بعد از اسلام برگردد، در هر دو صورت فرد در فرض ارتداد کشته می‌شود.

(سؤال) در ظاهر حرفش نباید منکر رسالت نشده باشد و در ثانی چرا در تحقیق دین اسلام به نتیجه نرسید؟ حق اجازه تبلیغ دارد و باطل اجازه تبلیغ ندارد.

بحث تفسیری با **بحث دینی** فرق دارد. در تفسیر شما دارید محتوای قرآن را بیان می‌کنید، اما در بحث دینی جمع بندی قرآن و روایات است و بحث ارتداد بیشتر از روایات برمی‌آید.

(سؤال) این چیزی که الان می‌گویند دقیق نیست. می‌گویند: منکر ضروری دین مرتد است؛ یعنی همین چیزهایی که بین یدی المسلمین مثل نماز و روزه وجود دارد ولی این جمله جمله تامی نیست. در حقیقت آن چیزی که باعث ارتداد است انکار ضروری دین مثل روزه است که موجب **انکار اصل رسالت** بشود. در حقیقت ارتداد، انکار اصل رسالت، توحید و نبوت است، حالا چه ضروری دین را انکار کند چه غیر ضروری دین را! مثلاً

مردی انگشتر طلا دست کند. طرف باید ملتفت بشود به لازم حرفش. اگر از او بپرسی آیا می‌دانی انگشتر طلا بر مرد حرام است؟ می‌گوید: بله! می‌پرسی: می‌دانی پیغمبر گفته این حرام است؟ می‌گوید: بله! می‌گویی پس چرا انجام می‌دهی؟ می‌گوید: پیغمبر گفته که گفته، این ارتداد است، یعنی ممکن است از انگشتر طلا شروع شده باشد، ولی مشکل اعتقادی او در چیز دیگری است. او **منکر اصول دین** است. اما اگر بگویم می‌دانم حرام است اما من آدم بی‌لیاقتی هستم، می‌خواهم گناه بکنم.

سؤال: اگر کسی تحقیق کند که به ارتداد نمی‌رسد!

دانستن اختیاری نیست اما باور کردن اختیاری است

جواب: بله اما (۱۹: ۵۱) تحقیق این نیست که اگر رسید رسید و اگر نرسید هم نرسید! این تحقیقی است که باید به نتیجه رسید؛ مثل حل مسئله است که باید بررسی به این که مجموع زوایای داخلی مثلث ۱۸۰ درجه است. **لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ** (بقره: ۲۵۶)؛ در دین اکراه نیست، اما رشد و غی مشخص است. این **فاصله** بین علم و ایمان را آدم باید طی بکند. (۱۰: ۵۲)

این که قرآن می‌گوید **وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ** (نمل: ۱۴)؛ یعنی این‌ها **انکار** می‌کردند در حالی که **یقین** داشتند. چه جور می‌تواند آدم انکار کند در حالی که یقین دارد؟ معلوم است که فاصله علم و ایمانش را پر نکرده؛ یعنی علم دارد ولی **ایمان** که سریع باید بعد از **علم** اتفاق بیفتد، می‌بینی که درگیر است! و الا علم خیلی سریع برای آدم اتفاق می‌افتد. و خدا عالم به غیب و شهود آدم است. خدا خودش می‌داند که این علم پیدا کرد. خیلی‌ها این جور هستند که انکار می‌کنند در حالی که یقین دارند. (۵۳: ۰۰) جمله‌ای هم که موسی به فرعون دارد همین است که **لَقَدْ عَلِمْتَمَا أَنْزَلَ هَؤُلَاءِ إِلَّا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بِصَآئِرَ** (اسراء: ۱۰۲)؛ تو خودت هم می‌دانی که این‌ها را خدا نازل کرده. این است که خیلی وقت‌ها آدم می‌داند ولی یک کار دیگر می‌کند! گاهی طرف در حین تحقیق است و این مشکلی نیست، ولی این دین حق است و باید فرد به آن برسد. اما موقعی که اظهار اسلام کرد و معلوم شد برای جامعه اسلامی که او مسلمان است، دیگر نمی‌تواند برگردد.

سؤال: باید قاضی طرف را قانع کند که دین اسلام حق است و گرنه نمی‌تواند حکم را جاری کند!
جواب: خودش باید با تحقیق برسد.

در سنت الهی حوادث، اعتقادات را آشکار می‌کند

(۳۲): **يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ ***

در آیه بعد دارد **يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ**؛ این‌ها می‌خواهند با دهان خورشید را خاموش کنند. **وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ**؛ و خدا ابا دارد مگر این که تمام کند نورش را و لو کره الکافرون. اصلاً خداوند این اراده را دارد که دینش مواجهه پیدا کند با فوت دشمنان! و خدا هم ابا دارد مگر این که نورش را تمام کند؛ یعنی اتفاقاً با همین فوت‌ها دینش را شعله‌ور می‌کند؛ چون دو نوع فوت داریم! یک نوع فوت است که خاموش می‌کند. یک نوع فوت که شعله‌ور می‌کند. این فوت اتفاقاً باعث می‌شود بگیرد، نه این که خاموش بشود. **وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ**؛ این که باید فوت بکنند یک عده تا بگیرد این شعله، خیلی وقت‌ها آدم در حوادث می‌بیند که **اعتقادات زیر خاکستر** خیلی‌ها که معلوم نبود چی بود، اتفاقاً یک فوت‌هایی باعث می‌شود که این اعتقادات شعله‌ور بشود، پدیده‌هایی خوبی است این‌ها! که اعتقادات طرف باز دوباره می‌بینید که دارد می‌آید بالا. خیلی چیز بدی هم در بسیاری حوادث اتفاق نمی‌افتد. این همان **سنت جاریه** خداست که می‌خواهد که اعتقادات بیاید رو. اعتقادات شعله‌ور بشود و حوادثی هم گاهی اوقات پیش می‌آید، ممکن است اشتباهاتی از خیلی‌ها اتفاق می‌افتد که نباید هم بیافتد؛ یعنی ما مجوز اشتباه کردن نداریم، ولی خدا می‌خواهد شعله‌های این اعتقادات بیاید بالا، این که **وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ**؛ و لو این که کافران کراهت داشته باشند ولی خدا می‌خواهد چنین اتفاقی بیافتد. و در ادامه دارد که دین حق هم همین است:

(۳۳): **هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ ***

هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ؛ که خدا رسولش را با دین حق می‌فرستد لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ؛ تا این که دین حق غلبه پیدا بکند، خدا پیروز بکند بر همه ادیان و لو کره المشرکون.

(۳۴): يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ كَثِيرًا مِّنَ الْأَخْبَارِ وَالرُّهْبَانِ لَيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يَنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ *

بعدهش هم يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ كَثِيرًا مِّنَ الْأَخْبَارِ وَالرُّهْبَانِ، که گفتم این به آیات بالایی اش چه ارتباطی دارد، لَيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ؛ اخبار و رهبان اموال مردم را به باطل می‌خورند، این می‌خورند به معنی این نیست که می‌خورند! چون که همه اموال که نمی‌خورند. وقتی می‌گویند وَلَا تَأْكُلُوا مَالَ الْيَتِيمِ؛ مال یتیم نخور، مال یتیم ممکن است خوردنی نباشد، فرش باشد. این همین است که در اصطلاح فارسی ما می‌گوییم مال مردم خور. مال مردم خور به معنی این نیست که همه اموال مردم را می‌خورد؛ چون **تصرف خاصی** انجام می‌شود از آن به خوردن تعبیر می‌شود. لَيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ؛ در اموال مردم را به باطل تصرف می‌کنند.

وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ؛ با همین صد عن سبیل الله می‌کنند. وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ؛ کسانی که گنج می‌کنند طلا و نقره را. طلا و نقره به معنای پول است کلاً. وَلَا يَنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ؛ و اتفاق فی سبیل الله نمی‌کنند فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ؛ بشارت ده آن‌ها را به عذاب الیم.

انفاق فی سبیل الله؛ یعنی انفاق برای دین

این آیه چند نکته دارد. اولاً بیشتر عبارتهای فی سبیل الله در قرآن، ناظر به حکومت دینی و حکومت اسلامی است. انفاق فی سبیل الله؛ یعنی انفاق برای دین و برای **حکومت دینی**. درست است که کمک به یک فقیر هم انفاق فی سبیل الله محسوب می‌شود، اما در عبارتهای دیگر قرآن هم نگاه می‌کنیم کسانی که ینفقون فی سبیل الله هستند، می‌بینید که وسط جنگ‌هاست؛ یعنی کمک به مسئله جنگ است.

در روایات هم نگاه بکنیم. همین کتاب کافی، ج ۴: ص ۶۱: **وَإِذَا قَامَ قَائِمُنَا؛** وقتی قائم ما قیام می‌کند، **حَرَمَ عَلَى كُلِّ ذِي كَنْزٍ كَنْزَهُ؛** کسی را که دارای یک ثروتی است آن را بر او حرام می‌کند **حَتَّى يَأْتُوهُ بِهِ؛** یعنی پول‌ها را

از طرف می‌گیرد، این که می‌گویند حضرت بیایند **حکم به باطن** می‌کنند یعنی همین، یعنی شما ممکن است اموال سند خورده‌ای دستت باشد، ولی همین‌ها را از دست شما می‌گیرد، می‌گیرد می‌آورد و **خرج نظام** می‌کند **فَيَسْتَعِينُ بِهِ عَلَىٰ عَدُوِّهِ وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يَنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ؛** همین قول خداست که **وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ؛** کسانی که گنج می‌کنند، اموالشان را نگه می‌دارند، انفاق فی سبیل الله نمی‌کنند، از همین‌ها می‌گیرند و فی سبیل الله خرج می‌کنند. این که حضرت حکم به باطن می‌کنند یعنی همین!

(سؤال) باید آماده بشود کسی برای این که بتواند دل بکند از چیزهایی. یک قیامت صغرای است برای خودش! یعنی باید بتواند دل بکند از اموالی که ممکن است که به باطل در زندگی‌اش است.

همین هم هست از ما می‌خواهند یک بذل جان و مالی بکنیم. بعضی‌ها فکر می‌کنند حضرت مهدی می‌آیند و همه زندگی کلهم درست می‌شود در همان اول کار. البته یک آرامش پس از ظهوری حتماً هست ولی این هزینه آرامش ظاهراً خیلی باید زیاد باشد برای همه. کمک و بذل مال و جان در آن روز در بعد جهانی است و فقط در حد یک کشور نیست. این‌جا دیگر همه توان‌ها باید بسیج بشود. هر کاری از دست کسی برمی‌آید انجام بدهد.

تحریف قرآن عقلایی نیست

یک داستان دیگری هم دارد خود همین آیه. در این آیه معاویه یک باندی را گذاشته بود، که این «واو» **وَالَّذِينَ** را از آیه **وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ** بردارند. می‌دانید که این «واو» را بردارند چه اتفاقی می‌افتد؟ همان احبار و رهبان می‌شود مرجع این آیه و بقیه را در بر نمی‌گیرد و می‌شود **إِنَّ كَثِيرًا مِّنَ الْأَحْبَارِ وَالرُّهْبَانِ لَيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ؛** یعنی همان احبار و رهبان این طلا و نقره را ذخیره می‌کنند، در حالی که معاویه خودش خدای این ثروت‌ها بوده است، تا حد شمشیرکشی کار می‌رود جلو؛ یعنی شهید می‌دهد این ماجرای برداشتن «واو»! یعنی قرآن مدافعینی داشته و کسانی که ادعای تحریف در قرآن می‌کنند که مثلاً یک سوم قرآن نیست، اصلاً چنین تصویری عقلایی نیست. وقتی روی

«واو» اش ملت این جور حساس بودند که کار به درگیری و جنگ می‌رسد برای همین «واو» که این «واو» را بر ندارند که این نخورد فقط به احبار و رهبان! کلاً کسانی که **وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يَنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ**؛ کسانی که انفاق فی سبیل الله نمی‌کنند، نه فقط احبار و رهبان، بلکه کسانی که دائماً پول جمع می‌کنند برای خودشان **فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ**.

(۳۵): **يَوْمَ يُحْمَىٰ عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فُتْكُوىٰ بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ هَذَا مَا كَنَزْتُمْ لِأَنفُسِكُمْ فَذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْنِزُونَ** *

يَوْمَ يُحْمَىٰ عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ؛ از این ذهب و فضه داغش می‌کنند **فُتْكُوىٰ بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ**؛ این پیشانی، پهلو و پشتشان را با همین سکه‌ها داغ بکنند، **هَذَا مَا كَنَزْتُمْ لِأَنفُسِكُمْ**؛ می‌گویند همین این که برای خودت گنج کردی این بود، **فَذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْنِزُونَ**؛ بچش آن چیزی را که برای خودت گنج کردی. به هر جهت این بحث تحریف که دارند دائماً می‌گویند این قدر از قرآن **تحریف** شده، با شواهد تاریخی اصلاً سازگار نیست. این‌ها در حد واو می‌خواستند تحریف کنند! و نتوانستند.

(یک «واو» دیگر هم بوده که می‌خواستند بردارند. آیه ۱۰۰ توبه. این «واو» را هم می‌خواستند بردارند، می‌خواستند بگویند که انصار باید تابع مهاجرین باشند. چرا؟ به دلیل همان فتنه اول، چون می‌خواستند آن فتنه را توجیه بکنند، این «واو» را می‌خواستند بردارند.

آیه **وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ** را می‌خواستند این جور بکنند: **وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ**؛ و انصاری که تبعیت از مهاجرین می‌کنند این‌ها **رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ**.

این واو را اگر برمی‌داشتند، چنین تلقی‌ای به وجود می‌آمد که انصاری که تبعیت از مهاجرین می‌کنند نه **وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ**. باز دوباره سر همین، «واو» یک درگیری دیگری درست شده بود. معقول نیست که وقتی که سر «واو» درگیری ایجاد می‌شود، حالا بگوییم یک سوم قرآن نیست. این معقول هم نیست.)

جمع آوری قرآن

(سؤال) در آن زمان حفاظ قرآن بوده‌اند و قرآن سند اصلی دین است. خود خدا گفته است که **وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ** کسی هم نمی‌گوید چیزی زیاد شده است ممکن است بگوید کم شده است. فقط وقتی خود قرآن می‌گوید **إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ** (حجر: ۹)؛ ما خودمان حفظ می‌کنیم. به حفاظت ماست. **تحریف به زیادت** را هیچ احد الناسی قائل نشده، **تحریف بالنقصه** را قائل شده‌اند؛ یعنی گفته‌اند که چیزی کم شده، چیزی زیاد نشده. این که به **اراده الهی** قرار است قرآن حفظ بشود، به عنوان سند آخرین دین است. هم دلیل عقلی دارد هم دلیل نقلی. از خود قرآن شاهد دارد. خود ماجرای تاریخی‌اش هم نشان می‌دهد.

از آن طرف هم بحث این که می‌گویند، قرآن در زمان عثمان جمع‌آوری شده است، این یک حرفی است که آن‌ها درست کردند و بعد قالب رشته‌های علوم قرآنی ما کردند! می‌گویند کلاً آیات روی استخوان کتف شتر و ... بود، مثل این که یک سوله انبار بوده پر از استخوان‌های کتف شتر و این‌ها همین جور مانده بود، بعداً ۱۰ ، ۱۳ سال از رحلت پیغمبر گذشته بود، حالا عثمان به فکرش رسیده که این قرآن را جمع کند. تازه آن‌هایی که شعارشان «حسبنا کتاب الله» بوده است.

این نیست! این تصویری که از جمع‌آوری قرآن می‌دهند یک تصویری است که آن‌ها دارند به ما می‌دهند و گرنه از همان موقع کتاب (کاتبان) وحی قرآن را می‌نوشتند و می‌آمدند قرائت می‌کردند بر پیغمبر.

مثلاً داریم که می‌آمدند می‌گفتند که من از ابتدا تا سوره هود را پیش پیغمبر خواندم. معلوم می‌شود قرآن ابتدا، انتها داشته است؛ یعنی می‌آمدند قرائت می‌کردند بر پیغمبر. پیغمبر گروه‌های متعددی حتی از مخالفان را گذاشته بود برای این که کسی اصلاً حرف نزند. در میان **کتاب وحی**، معاویه، ابوسفیان هم بوده‌اند، برای این که کسی دیگر حرف نزند که این‌ها قرآن را خودشان درآوردند!

خلاصه قرآن به یک شیوه خیلی منظم جمع‌آوری و نوشته می‌شد، بر پیغمبر قرائت می‌شد، همه این اتفاقات می‌افتاد در ماجرای قرآن.

نقطه آغاز فتنه: منطقی جلوه دادن هوی و هوس!

(۱۰: ۱۵: ۰۱) روایتی است در کتاب شریف نهج البلاغه خطبه ۵۰ که حضرت از وقوع فتنه‌ها خبر می‌دهند،

که شروع فتنه‌ها چه جوری است! و همه را آماده می‌کنند که تکلیف خودشان را در این قضیه بدانند.

إِنَّمَا بَدَأُ وُقُوعَ الْفِتَنِ أَهْوَاءٌ تُتَّبَعُ، وَأَحْكَامٌ تُبْتَدَعُ، يُخَالَفُ فِيهَا كِتَابُ اللَّهِ، وَيَتَوَلَّى عَلَيْهَا رِجَالٌ رِجَالاً عَلَى غَيْرِ

دینِ الله؛ می‌گویند: فتنه‌ها از نقطه‌ای آغاز می‌شود که تبعیت از هواء می‌شود.

بحث این است که ما چی می‌خواهیم. نظر ما چی هست، نه این که نظر خدا چی هست؟ ارتباطی هم به این

گروه یا آن گروه ندارد. این وقت‌هاست که فتنه‌ها شروع می‌شود. (۳۴: ۱۶: ۰۱)

وَأَحْكَامٌ تُبْتَدَعُ، طبیعتاً وقتی که شما می‌خواهید بگویید که من چی می‌خواهم به عبارت قرآنی **إِلَهَهُ هَوَاهُ**، آن

موقع است که طبیعتاً شما باید در احکام یک ابتداع و نوآوری‌هایی داشته باشید؛ یعنی نوآوری در احکام لازم

است برای این که آن اهواء بتواند منطقی تبعیت شوند. اهواء را اگر کسی بخواهد غیر منطقی بحث کند این

محکوم به شکست است. (۱۷: ۱۷: ۰۱)

اداره فتنه تنها به دست آدم‌های باهوش و مبتکر ممکن است

تمام کسانی که حادثه آفرین‌اند، این‌ها آدم‌هایی هستند که منطقی‌اند، آدم‌های درستی‌اند؛ یعنی فکر

می‌کنند، شما این‌ها را احق تلقی نکنید، شما از فرعون بگیرید تا همین یزید.

گاهی اوقات چهره یزید را آن قدر پلید نشان می‌دهند که این پلیدی‌ها باعث می‌شود شما نتوانید تحلیل

کنید. درست است که میمون‌باز بوده و عرق‌خور بوده است، ولی این حکم یک hobby داشته برای او، مثل امرای

کشورهای خارجی که PET دارد. عرق هم می‌خورد ولی به این معنا نیست که یک آدم مست لایعقل است. یزید

دارای یک **شخصیت بسیار کاریزماتیک** و قابل‌بوده که تحت تربیت مسیحیت و یهودیت بزرگ شده. معاویه او را

از همان ابتدا داده است دست مسیحی‌ها و یهودی‌ها و در زمان معاویه واقعاً آدم هنرمند و برجسته‌ای بوده. (در

تاریخ را باید شش قفله کنیم و برویم!) یک آدمی بوده است که به قدری به ادبیات مسلط بوده و شاعر که

شعرهای او بعد از ۱۴۰۰ سال هنوز دست مایه شعراست و در کتب ادبیات عربی جزء مفاخر شعر عربی است. همین باعث می‌شده که یک شخصیت خاصی پیدا کند و چون تحت تعلیم یهود و مسیحیت بوده، اخلاق آن‌ها را هم به خودش گرفته؛ یعنی این آدم حادثه آفرین مطمئن باشید که آدم باهوشی بوده! وقتی با تعویض‌هایی در حکومت می‌توانسته عبیدالله را بیاورد، آن هم به نحوی که او تا داخل دربار می‌آورد و کسی نمی‌داند که او کیست! این هنرمندی از جانب یک آدم است که بتواند این‌گونه مدیریت بکند.

کوفه‌ای‌ها فلان جور نبوده‌اند. این یزید هنرمند بوده است! کوفه‌ای‌ها گیر خاصی نداشته‌اند اینقدری که مسلم بن عقیل با تمام اعتقادی که حضرت به او داشته، چشم حضرت بوده و کمتر شخصیتی در طول تاریخ اسلام به ابعاد مسلم پیدا می‌کنید، او تمام معادلات کوفه را بررسی می‌کند و می‌گوید واقعاً بیا!

که در همان جا یزید یک تعویض خاصی در حاکمیت کوفه می‌کند و نوع کاری که خود عبیدالله می‌کند برای این که زیرآب این‌ها را بزند و زیر پای این‌ها را بکشد این‌ها همه‌اش هنرهای تاریخی این‌هاست!

(۳۰: ۲۱: ۰۱) شخصیت معاویه را اگر کسی تحلیل بکند، به تمام آن‌چه شیطان برای **فریب** در چننه خودش دارد پی می‌برد؛ یعنی تمام **شگردهای شیطان** در معاویه تجمیع شده! اگر کسی بخواهد جریان فتنه را اداره بکند باید آدم باهوشی باشد و بتواند **نوآوری**‌هایی بکند. (۰۷: ۲۲: ۰۱)

فقط باطل مخلوط به حق مخوف است

و بعدش می‌رسد به این نقطه که **فَلَوْ أَنَّ الْبَاطِلَ خَلَصَ مِنْ مِزَاجِ الْحَقِّ**؛ اگر باطل خالص بود از آمیخته‌های به حق **لَمْ يَخَفْ عَلَى الْمُرتَادِينَ**؛ ترسیده نمی‌شد بر کسانی که اراده فهم حق دارند. اگر باطل، یک باطل محض بود تکلیف مشخص بود، همه می‌فهمیدند ولی باطل هیچ موقع خودش را این جور بروز نمی‌دهد، باطل همیشه خودش را در چهره‌های حق و با مزاج‌ها و آمیخته‌های حق بروز می‌دهد. (۴۶: ۲۲: ۰۱)

مشکل حق، آمیختگی آن با باطل است

از آن طرف **وَلَوْ أَنَّ الْحَقَّ خَلَصَ مِنْ لِبْسِ الْبَاطِلِ**؛ اگر حق از لبس باطل و از پوشیدن باطل خالص بود. **انْقَطَعَتْ عَنْهُ أَلْسُنُ الْمُعَانِدِينَ**؛ زبان‌های معاندین قطع می‌شد. حق هم این جوری نیست. مشکل جریان حق خیلی وقت‌ها این است که به لبس باطل پوشیده است؛ یعنی به دلیل انجام دادن کارهای باطل می‌بینید که چهره حق، چهره مخدوش و کثیفی است به دلیل لبس با باطل.

وَلَكِنْ يُؤْخَذُ مِنْ هَذَا ضِعْثٌ، وَ مِنْ هَذَا ضِعْثٌ فَيَمْرَجَانِ؛ یک تکه از این می‌شود و یک تکه از آن، بعد قاطی که می‌شود، می‌شود فتنه! این جا محل فتنه است و گرنه اگر جریان حق از هر لبس باطلی خالی بود می‌شد **انْقَطَعَتْ عَنْهُ أَلْسُنُ الْمُعَانِدِينَ!** (۴۸:۲۳: ۰۱)

ولی مهم این است که این جوری نیست! این که می‌گویند: **كُونُوا لَنَا زِينًا وَلَا تَكُونُوا عَلَيْنَا شَيْنًا**؛ برای ما زینت باشید و موجب زشتی و شینت ما نشوید، برای همین چیزهاست. می‌شود این جریان مثل آدم با کلاسی که برود توی لجن! این آدم فهمیده و درست است اما به دلیل لبسی که با باطل پیدا می‌کند، می‌بینید که زبان معاندین بریده نمی‌شود.

در فهم حق محض و باطل محض بصیرت لازم نیست

و اتفاقاً بصیرت مال این جاهاست. و این سؤال هست که آیا می‌شود جریان حقی از لبس باطلی کلاً پوشیده نباشد به هیچ وجهی؟ آیا می‌توانید تصور بکنید؟ حقی هیچ لبس باطلی بر خودش نگیرد؟ نه! این جوری نیست. چون که جریان حق را دارید می‌گویید. در جریان حق همیشه بالاخره آدم‌هایی هستند که دارند به باطل عمل می‌کنند. یا سهواً یا آگاهانه.

(۱۰: ۲۵: ۰۱) بصیرت مال آن جایی نیست که فرق حق محض و باطل محض را بفهمید، این که بصیرت نمی‌خواهد! بصیرت برای آن جایی است که شما حق به **لبس باطل** و باطل به **امتزاج حق**، آمیخته‌های حق، را متوجه بشوید؛ یعنی بفهمید این جریان حق است ولی لبس باطل دارد، این است که حضرت آقا می‌فرمایند اصل و فرع را قاطی نکنید! یعنی شما حقی اگر به لبس باطل بود، تفاوتش را با باطلی به مزاج حق متوجه شوید.

بفهمید که این جریان باطل است ولی گاهی مظلوم هم واقع می‌شود! و گاهی حرف حق هم می‌گوید! بصیرت در جایی است که حق به لبس باطل و باطل به مزاج و آمیخته‌های حق باشد. فتنه‌ها هم در همین جاست که باطل پوششی از حق و حق آمیخته‌ای از باطل پیدا می‌کند و آدم گیج می‌شود.

فَهُنَالِكَ يَسْتَوِي الشَّيْطَانُ عَلَىٰ أُولِيائِهِ؛ و آن موقع شیطان سواری می‌گیرد از دوستان خودش، و آن‌ها متوجه

نمی‌شوند که حق چیست و باطل چیست؟! (۵۶: ۲۶: ۰۱)

وَيَنْجُو الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ الْحُسْنَى؛ آن موقع نجات پیدا می‌کنند کسانی که خدا حسن و خوبی برای

این‌ها نوشته و از جانب خدا حسنی بر این‌ها سبقت گرفته است و این‌ها با حسن و خوبی و خیر دارند حرکت می‌کنند. (۵۰: ۲۷: ۰۱) وحشت انسان از این است که یک عمر سنگ حضرت را به سینه بزند، بعد که حضرت

آمدند بگویند: تو نه! با قواعدی که ما در دست داریم (مگر این که قواعدی باشد که ما نمی‌دانیم!) هر کسی پشت سر **منویات رهبری** حرکت بکند و اجرا بکند و در این خط قرار بگیرد، می‌شود امیدوار بود که او در موقع ظهور

هم در همان خط قرار بگیرد؛ چون که این **نائب عام** خودشان است. البته نمی‌شود گفت هر کسی در این خط حرکت نمی‌کند در آن خط هم حرکت نمی‌کند، ولی با دشواری‌هایی همراه خواهد بود! یعنی باید سوئیچ بکند و

این سوئیچ کردن معلوم نیست در فتنه‌ها و لحظات خاص بتواند اتفاق بیفتد! مخصوصاً که امام زمان هم **همین**

فرمت‌ها را داشته باشد و او هم حقی به لبس باطل باشد؛ یعنی این فکر را نکنید که در زمان حضرت هیچ کس

اشتباه نمی‌کند. هیچ کس کار بیخودی نمی‌کند و همه چیز سرچایش انجام می‌شود! نه! باز در همین قالب

می‌خواهد کار انجام بشود. تا دنیا دنیاست همین است. (۵۳: ۲۹: ۰۱)

دوره آرامش در زمان حضرت هم دوره‌ای نیست که همه دنیا دارند خوب عمل می‌کنند بلکه در دوره آرامش

خوب بودن راحت است؛ یعنی می‌تواند آدم آدم خوبی باشد. الان آدم خوب بودن جزء مجاهدات است.

صلوات!

۱. مثلاً دیدید سر صندوق‌های رأی همه را می‌آورند که دیگر کسی حرف نزند! که این بسیجی‌ها خودشان توی صندوق رأی ریختند!